بسم الله الرحمن الرحیم

تخالف الحجج

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و پنجاه و هشتم\_ 17 بهمن 1400

[تعلیقه، شافعی در سیر اعلام النبلاء]

بعد از بیان آن‌چه در تقریرات در جهت توضیح و شرح حال جناب شافعی بیان شد، مطالبی را انتخاب کردم به عنوان تعلیقه از کتاب سیر اعلام النبلاء. ایشان در جلد 10 مفصل وارد ترجمۀ شافعی می‌شود. می‌گوید:

**مُحَمَّدُ بنُ إِدْرِيْسَ بنِ العَبَّاسِ بنِ عُثْمَانَ بنِ شَافِعِ بنِ السَّائِبِ بنِ عُبَيْدِ بنِ عَبْدِ يَزِيْدَ بنِ هِشَامِ بنِ المُطَّلِبِ بنِ عَبْدِ مَنَافٍ** **بنِ قُصَيِّ بنِ كِلاَبِ بنِ مُرَّةَ بنِ كَعْبِ بنِ لُؤَيِّ بنِ غَالِبٍ**.

روشن می‌شود که ایشان اولا مکی، ثانیا از بنی هاشم است؛ جناب ذهبی در ادامه می‌گوید:

**الإِمَامُ، عَالِمُ العَصْرِ، نَاصِرُ الحَدِيْثِ**[[1]](#footnote-1)،

در مورد این ناصر الحدیث یک توقفی می‌کنم در چند صفحۀ بعد همین این کتاب از شافعی نقل شده است که:

**سُمِّيْتُ بِبَغْدَادَ: نَاصِرَ الحَدِيْثِ**[[2]](#footnote-2)

و این مطلب در تاریخ بغداد[[3]](#footnote-3) هم آمده است. این که ایشان در بغداد به این نام نامیده شود. بغدادی که بیشترین فقهاء عامه را در آن زمان شاگردان ابوحنیفه و شاگردان شاگردان او تشکیل می‌دادند، کسانی که چندان اعتنایی به حدیث نداشتند، شافعی را ملقب کردند به ناصر الحدیث.

شمس الدین ذهبی ادامه می‌دهد:

**فَقِيْهُ المِلَّةِ، أَبُو عَبْدِ اللهِ القُرَشِيُّ، ثُمَّ المُطَّلِبِيُّ، الشَّافِعِيُّ، المَكِّيُّ، الغَزِّيُّ المَوْلِدِ**،

درست است که اصالتا مکی است ولی متولد غزه است.[[4]](#footnote-4)

**نَسِيْبُ رَسُوْلِ اللهِ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- وَابْنُ عَمِّهِ**،

در حقیقت به یک نوعی عموزادۀ پیامبر به حساب می‌آید چون مُطلب برادر هاشم هست و ایشان هم مُطلبی است.

در غزه متولد می‌شود ولی پدرش در جوانی از دنیا می‌رود، او یتیمی در پیش مادر زندگی می‌کند.

**فَنَشَأَ مُحَمَّدٌ يَتِيْماً فِي حَجْرِ أُمِّهِ، فَخَافَتْ عَلَيْهِ الضَّيْعَةَ**،

ترسید که شافعی از بین برود

**فَتَحَوَّلَتْ بِهِ إِلَى مَحْتِدِهِ**[[5]](#footnote-5) **وَهُوَ ابْنُ عَامَيْنِ**،

از دو سالکی به شهر خود بازگشته است.

بعد می‌آید سراغ این‌که در مکه از چه فقهاء و علمائی درس گرفته و در حدود بیست و چند سالش بود که

**وَقَدْ أَفْتَى وَتَأَهَّلَ لِلإِمَامَةِ - إِلَى المَدِيْنَةِ**،

با این خصوصیت به مدینه هجرت می کند.

**فَحَمَلَ عَنْ مَالِكِ بنِ أَنَسٍ «المُوَطَّأَ» ، عَرَضَهُ مِنْ حِفْظِهِ**.[[6]](#footnote-6)

من این جمله را فعلا معنا نمی‌کنم در چند صفحۀ بعد با سند از شافعی نقل می‌کند:

**حَفِظْتُ القُرْآنَ وَأَنَا ابْنُ سَبْعِ سِنِيْنَ، وَحَفِظْتُ (المُوَطَّأَ) وَأَنَا ابْنُ عَشْرٍ**[[7]](#footnote-7)

10 ساله بودم که موطأ را حفظ کردم، ایشان بیست و چند ساله از مکه خارج می‌شود، معلوم می‌شود که 10 سالگی که موطل را حفظ کرده هنوز در مکه بوده است.

در چند صفحۀ بعد با سند از شافعی نقل می‌کند که:

**قَدِمْتُ عَلَى مَالِكٍ**،

من رفتم پیش مالک در مدینه

**وَقَدْ حَفِظْتُ (المُوَطَّأَ) ظَاهِراً**،

وقتی پیش مالک رفتم که موطا را -آنی که ظاهر کتاب بود- حفظ کرده بودم، به مالک گفتم:

**أُرِيْدُ سَمَاعَهُ**،

یعنی شما بخوان موطأ را و من که حافظ هستم از تو بشنوم

**قَالَ: اطْلُبْ مَنْ يَقْرَأُ لَكَ**.

کأنَّ من فرصت ندارم، برو پیش کسانی که قبلا پیش من بودند، او موطا را بخواند، و تو گوش کنی.

**فَقُلْتُ: لاَ عَلَيْكَ أَنْ تَسْمَعَ قِرَاءتِي**، [[8]](#footnote-8)

چیزی نمی‌شود بر تو که من بخوانم و تو گوش بدهی، حال که تو نمی‌خوانی و سختت هست، من از حفظ می‌خوانم و تو گوش بده.

حال برگردید همان عبارت اول:

**فَحَمَلَ عَنْ مَالِكِ بنِ أَنَسٍ «المُوَطَّأَ» ، عَرَضَهُ مِنْ حِفْظِهِ[[9]](#footnote-9)**

یعنی بالاخره مالک را راضی کرد که او موطأ را بخواند، و مالک بشنود و اگر خطائی هست، تصحیح کند، و اگر نکته‌ایی برای تبیین حدیث هست، بیان کند، شافعی از حفظ موطأ را خواند، مالک بن أنس هم می‌شنید و نکته‌ایی اگر بود بیان می‌کرد. پس معنای **حمل عن مالک به أنس الموطأ**، یعنی آن موطأ را که خودش از حفظ بود به مالک عرضه کرد و از او هم به این وسیله کتاب موطأ را دریافت.

باز در مدینه از کسانی که زیاد از او حدیث نقل کرده، به نقل ذهبی، ابراهیم بن یحیی است. البته این ابراهیم بن أبی یحیی را شافعی ازش نقل می کند، اما مثل مالک و دیگران او را تضعیف کرده‌اند. بعد اشاره می‌کند ذهبی به مسافرت او، پس از مدینه به یمن و کسانی که در آنجا بودند، آنگاه مهاجرت او به عراق و بغداد، می‌گوید در آن‌جا از محمد بن حسن حدیث و فقه آموخت، محمد بن حسن کیست؟ همان محمد بن حسن شیبانی که گفتیم یکی از مهم‌ترین شاگردان ابوحنیفه است:

**وَلاَزَمَهُ، وَحَمَلَ عَنْهُ وِقْرَ بَعِيْرٍ [[10]](#footnote-10)**

با او ملازم بود و اندازه یک بار شتر ازاو مطلب آموخت.

در چند صفحۀ بعد با سند از شافعی نقل می کند که:

**كَتَبْتُ عَنْ مُحَمَّدٍ وِقْرَ بَعِيْرٍ[[11]](#footnote-11)**

خودش گفته است که من آنی را که از محمد بن حسن الشیبانی نوشتم به اندازه یک بار شتر بود.

**وَصَنَّفَ التَّصَانِيْفَ، وَدَوَّنَ العِلْمَ، وَرَدَّ عَلَى الأَئِمَّةِ مُتَّبِعاً الأَثَرَ**، [[12]](#footnote-12)

یعنی اگر اشکالی بر ائمۀ فقه و شیوخ پیش از خود داشت، مبنای اشکالاتش روایات بود، تبعیت از أثر و روایات می‌کرد، و اشکال می‌کرد.

مطالب دیگری هم دارد که خیلی نقلش ضرورت ندارد تا می‌رسیم به این عبارت:

**قَالَ مَعْمَرُ بنُ شَبِيْبٍ: سَمِعْتُ المَأْمُوْنَ يَقُوْلُ: قَدِ امتَحَنْتُ مُحَمَّدَ بنَ إِدْرِيْسَ فِي كُلِّ شَيْءٍ، فَوَجَدْتُهُ كَامِلاً [[13]](#footnote-13)**

مأمون هم که می دانید انسان کم بهره‌ایی از علم نبوده است.

در ادامه دارد:

**قَالَ الشَّافِعِيُّ: الأَصْلُ قُرْآنٌ أَوْ سُنَّةٌ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ، فَقِيَاسٌ عَلَيْهِمَا**،

اگر صریحی در قرآن و حدیث نبود، مرجع می‌شود قیاس بر خود قرآن و حدیث، یعنی مشابهاتش را نظیر آن را از قرآن و حدیث پیدا کنیم و فتوا بدهیم،

وَإِذَا صَحَّ الحَدِيْثُ فَهُوَ سُنَّةٌ،

مراد من از سنت نبویه آن احادیث صحیحه‌ایی است که بازگو کنندۀ شیوۀ پیغمبر در فقه و اقوال اوست،

**وَالإِجْمَاعُ أَكْبَرُ مِنَ الحَدِيْثِ المُنْفَرِدِ**،

اگر یک جایی اجماعی داشتیم در برابرش یک حدیث واحد بود، اجماع اکبر از حدیث منفرد است،

**وَالحَدِيْثُ عَلَى ظَاهِرِهِ**،

شما باید به همان ظاهر حدیث اکتفا و معنا کنید،

**وَإِذَا احتَمَلَ الحَدِيْثُ مَعَانِي، فَمَا أَشْبَهَ ظَاهِرَهُ**،

اگر یک حدیثی چند معنا داشت آن معنایی که اظهر است اخذ کنید

**وَلَيْسَ المُنْقَطِعُ بِشَيْءٍ، مَا عَدَا مُنْقَطِعِ ابْنِ المُسَيِّبِ**[[14]](#footnote-14)

حدیثی که در سلسله اش قطع شده است، قابل اعتماد ینست، مگر منقطع ابن مسیب، مرادش سعید بن مصیب هست.

در ادامه از شافعی با سند نقل می کند:

**كُلُّ حَدِيْثٍ جَاءَ مِنَ العِرَاقِ، وَلَيْسَ لَهُ أَصْلٌ فِي الحِجَازِ، فَلاَ تَقْبَلْهُ، وَإِنْ كَانَ صَحِيحاً، مَا أُرِيْدُ إِلاَّ نَصِيْحَتَكَ**،

این مطلب را به یکی از شاگردانش گفت، که من نصیحت می‌کنم تو را احادیثی که از عراق برایت نقل می شوند، مقایسه به احادیث حجاز کن، یعنی مکه و مدینه، اگر منطبق بود، آن را اخذ کن، اگر منطبق نبود، آن را قبول نکن و ان کان صحیحا

ولی ذهبی بلا فاصله می‌گوید، که از این نظریه برگشته است.

**قُلْتُ: ثُمَّ إِنَّ الشَّافِعِيَّ رَجَعَ عَنْ هَذَا، وَصَحَّحَ مَا ثَبَتَ إِسْنَادُهُ لَهُمْ**،[[15]](#footnote-15)

محقق کتاب، مصحح کتاب، در پاورقی همان صفحه از کتاب معرفة سنن و الآثار از بیهقی[[16]](#footnote-16) نقل می‌کند با سند که شافعی گفت:

**من عرف من أهل العراق ومن أهل بلدنا بالصدق والحفظ، قبلنا حديثه، ومن عرف منهم من أهل بلدنا بالغلط رددنا حديثه، وما حابينا أحدا**،

یعنی من برایم مکه بودن و مدینه بودن یا این شخص بودن مهم نیست

**ولا حملنا عليه**.[[17]](#footnote-17)

به او ارجاع نمی‌دهیم، از او حدیث نقل نمی‌کنیم.

این مطلب تا این‌جا باشد، بقیه مطلب برای جلسۀ آینده.

[مقایسۀ شافعی و ابوحنیفه در مواجهه با مرسلات امامین صادقین]

یک سوالی را ما دیروز مطرح کردیم و آن سوال این بود که ابوزهره نقل کرد که شافعی حدیثی را که امام صادق سلام الله علیه از پدر بزرگوارش از رسول خدا نقل کرده، مرسل دانسته، و به آن اخذ نکرده، و یک حدیثی که مضمونش با این یکی است ولی مسند است از حدیث مکیین به آن فتوا داده است، در حالی که مالک به همین مرسلۀ امام صادق فتوا داده است. این تفاوت بین این دو.

سوالی کردم گفتم مقایسه کنید و ببینید ابوحنیفه در این زمینه چه بوده است، ابو حنیفه به هر مرسله ایی عمل نکرده مگر این که اطیمنان داشت. این کلامی است درست، اما آنچه در مورد مرسلاتی که از امام صادق یا امام باقر سلام الله علیهما نقل شده که از پیامبر گفتند، به ابوحنیفه اعتراض کردند که این که حدیث منقطع است، بعد شاگردش(ابویوسف) از او نقل می‌کند که ابوحنیفه حدیث منقطه و مرسل را نمی‌پذیرفت مگر از آن درجات بالای ثقه و اطمینان باشد، بعد کلامی دارد که برای ما مهم است. آ«ی که به روایات امام صادق و امام باقر امتیاز می‌دهد این است: اذ هو تلقی علم لا تلقی روایة فقط

ما یک وقت می خواهیم روایت نقل کنیم، بله سند می‌خواهد ولی یک وقت رفته‌ایی محضر بزرگانی مثل امام صادق و امام باقر سلام الله علیهما نشسته‌اییم، نمی‌خواهیم آن‌جا حدیث نقل کنیم، آن‌جا می‌خواهیم علم بیاموزیم، مطلب بیاموزیم از کسی که به علم قبولش داریم. آن وقتی می‌گوید قال رسول الله از او می‌پذیریم. این امتیازی است که از ابوحنیفه است و او را از این مرسلات جدا می‌کند. مالک هم این مرسلات را قبول می‌کند، ولی تعجب از جناب شافعی است که می‌گوید من به این منقطع عمل نمی‌کنم چون این واسطه‌ها را نمی‌شناسم. لذا به این مرسلات عمل نمی‌کنم. این فرق بین این سه امام اهل تسنن بود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. سیر اعلام النبلاء[ط-الرسالة]، ج 10، ص 5. [↑](#footnote-ref-1)
2. همان، ص 47. [↑](#footnote-ref-2)
3. تاریخ بغداد[ط- دار الكتب العلمية بيروت،لبنان]، ج 2، ص 66 [↑](#footnote-ref-3)
4. استاد: مراد همین غزه کنونی در جنوب فلسطین است که قبر هاشم بن عبد مناف از اجداد رسول خدا هم در آن‌جاست. [↑](#footnote-ref-4)
5. استاد: یعنی آن شهری که اصل اوست و ریشۀ او از آن‌جاست که مراد در اینجا همان مکه باشد [↑](#footnote-ref-5)
6. سیر اعلام النبلاء، ج 10، ص 6 و 7. [↑](#footnote-ref-6)
7. همان، ص 11. [↑](#footnote-ref-7)
8. همان، ص 14. [↑](#footnote-ref-8)
9. همان، ص 7. [↑](#footnote-ref-9)
10. ر.ک: همان. [↑](#footnote-ref-10)
11. همان، ص 14. [↑](#footnote-ref-11)
12. همان، ص 7. [↑](#footnote-ref-12)
13. همان، ص 17. [↑](#footnote-ref-13)
14. همان، ص 21. [↑](#footnote-ref-14)
15. همان، ص 24. [↑](#footnote-ref-15)
16. معرفة السنن والآثار[ط-دار الوعی، دمشق]، ج 1، ص 150. [↑](#footnote-ref-16)
17. همان، پاورقی ص 24 و 25. [↑](#footnote-ref-17)